کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴ تاسیس

مجلهٔ
ایران‌شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

بهار ۱۳۷٤ (۱۹۹۵م.) سال هفتم، شمارهٔ ۱

نگاهی به آثار سعیدی سیرجانی

بررسی و نقد دقیق آثار علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰-۱۳۷۳ شمسی) را باید به بعد موکول کرد تا صاحبنظران با فرصت کافی دربارهٔ آنها به داوری بپردازند. اما انجام این مهم مانع آن نیست که در این شمارهٔ مجلهٔ ایران‌شناسی که به یاد این نویسندهٔ چیره‌دست آزادهٔ شجاع ایران منتشر می‌گردد، از آثار وی نیز نامی ببریم و در حد ممکن دربارهٔ آنها سخنی بگوییم و تحولی را که از نظر سبک و محتوی در کارهای ادبی او روی داده است، ولو به‌اجمال، مورد بررسی قرار بدهیم.

سعیدی سیرجانی آثار خود را در فاصلهٔ سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۷۲ منتشر ساخته است، یعنی در یک دورهٔ چهل و پنج ساله، که به‌نظر بنده آنها را می‌توان ــ با مسامحه‌ای اندک ــ به‌سه دورهٔ تقریباً مشخص تقسیم کرد، بدین شرح:

دورهٔ اول، از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳٤۵

شیرین سخنان گمنام [شرح حال و منتخب اشعار شعرای سیرجان] (سال ۱۳۲۸)؛ بینوا [داستان، نثر] (۱۳۲۹)، دو قربانی دیگر [ترجمهٔ منظوم یک داستان انگلیسی] (۱۳۳۳)؛ سوز و ساز [مجموعهٔ شعر]

(۱۳۳۳)؛ آن روزها [ترجمهٔ کتاب الایام طه‌حسین] (۱۳۳۵)؛ افکار عطار (سال چاپ؟)؛ آخرین شراره‌ها [مجموعهٔ شعر] (۱۳۳٤)؛ افسانه‌ها [دو داستان منظوم انتقادی و سیاسی] (۱۳٤۰)؛ خاکستر [مجموعهٔ شعر] (۱۳٤۲)؛ بیخ غم [ترجمهٔ داستان شجرة البؤس طه حسین] (سال چاپ؟)؛ شوخی شعرا (سال چاپ؟)؛ زیر خاکستر [برگزیده‌ای از شعرهای سعیدی سیرجانی] (۱۳٤۵).

دورهٔ دوم، از سال ۱۳٤٦ تا ۱۳۵٦

لغت‌نامهٔ دهخدا [حرف «ن»، در یازده دفتر] (از ۱۳٤۳ تا ۱۳۵۱)؛ تاریخ بیداری ایرانیان [یادداشتهای ناظم‌الاسلام کرمانی، در ۲ جلد] (۱۳٤٦)؛ تصحیح انتقادی بدایع الوقایع [۲ جلد] (۱۳٤۹)؛ خسرو و شیرین نظامی [تلخیص و شرح] (۱۳۵۲)؛ واژه‌نامک [یادداشتهای عبدالحسین نوشین] (۱۳۵۲)؛ لیلی و مجنون نظامی [تلخیص و شرح] (۱۳۵٤)؛ آشوب یادها [گزارش سفر] (۱۳۵٦)؛ ذخیرهٔ خوارزمشاهی [چاپ عکسی یک نسخهٔ کهن] (۱۳۵٦).

دورهٔ سوم، از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۲

شیخ صنعان (۱۳۵۸)؛ وقایع اتفاقیه [گزارشهای خفیه نویسان انگلیس از اوضاع ایران در اواخر قاجاریه، با مقدمهٔ سعیدی] (۱۳٦۱)؛ یادداشتها [از صدرالدین عینی، با مقدمه و فرهنگ لغات تاجیکی از سعیدی] (۱۳٦۲)؛ در آستین مرقع [مجموعهٔ مقالات] (۱۳٦۳)؛ ای کوته آستینان [مجموعهٔ مقالات] (۱۳٦۷، چاپ اول آن در ایران اجازهٔ نشر نیافت و بعد در امریکا چاپ شد)؛ سیمای دو زن [مقایسهٔ شیرین و لیلی در خمسهٔ نظامی] (۱۳٦۷)؛ ضحاک ماردوش [گزارشی از شاهنامه] (۱۳٦۸)؛ تفسیر سورآبادی [از قرن پنجم هجری، مقابله با ۱٦ نسخهٔ کهن، با تعلیقات و فهرست لغات در ٦ مجلد] (۱۳٦۹، که مطلقاً در ایران اجازهٔ نشر نیافت)؛ ته بساط [چند مقاله] (۱۳٦۹، که چاپ اول آن در ایران اجازهٔ نشر نیافت و بعد در امریکا منتشر گردید)؛ قافله سالار سخن، خانلری [به‌کوشش سعیدی سیرجانی] (۱۳۷۰، این کتاب نیز گرفتار سانسور شد و سرانجام در اواخر ۱۳۷۱ با حذف نام سعیدی سیرجانی از روی جلد و حذف مقالهٔ او و یک مقاله از نویسنده‌ای دیگر منتشر گردید. البته سعیدی به‌جای آن دو مقاله، دو مقالهٔ «نظامی شکن» و «یادی از بنیاد فرهنگ ایران» را که نوشتهٔ خود اوست به‌ترتیب به‌نام علی‌اکبر سعیدآبادی و سعیدآبادی در آن چاپ کرده و وزارت ارشاد اسلامی مطلب را درنیافته است!)؛ بیچاره اسفندیار [گزارشی از شاهنامه] (۱۳۷۰، چاپ اول آن در ایران اجازهٔ نشر نیافت و در امریکا به طبع رسید. سعیدی سپس در سال ۱۳۷۲ چاپ دوم آن را با مقدمه‌ای کوتاه، مخفیانه، در تهران منتشر ساخت. این «مقدمهٔ» سه‌صفحه‌ای تا آن‌جا که می‌دانم آخرین نوشتهٔ اوست.

سعیدی سیرجانی در آخرین صفحهٔ چاپ دوم بیچاره اسفندیار (چاپ تهران) وعده داده بود که کتابی دیگر برای چاپ آماده کرده است با این قید: «و اگر اجل امانی داد: شهسوار عرصهٔ آزادگی [شرح واقعهٔ کربلا به‌روایتی دیگر]». و البته چنان که می‌دانیم «اجل» به وی امانی نداد تا آن را در ایران یا خارج از ایران منتشر سازد. به‌قرار اطلاع سعیدی، شیخ صنعان را با تجدید نظر کامل برای چاپ آماده کرده بوده است، بدین امید که این کتاب روزی در خارج از ایران چاپ شود.*

* آثار دورهٔ اول از آخرین صفحهٔ آخرین شراره‌ها (چاپ ۱۳۳٤) و صفحهٔ ٦ خاکستر (چاپ ۱۳٤۲)، و آثار دورهٔ دوم و سوم از فهرست مندرج در پایان کتاب بیچاره اسفندیار، چاپ دوم، تهران، (ظاهراً سال ۱۳۷۲)، استخراج

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران
تاسیس ۱۳۷۴

نگاهی به آثار سعیدی سیرجانی

در دورهٔ اول، با سعیدیِ جوانِ شاعر سر و کار داریم نه با نویسندهٔ توانای سالهای بعد که کلام جادوییش او را به اوج شهرت رسانید و به‌همین سبب نیز اژدهای مردم‌اوبار زمانه او را تا به‌هنگام ـــ در ۶۳ سالگی ـــ به‌کام خود فروکشید. آثار منثور او در این دوران دارای ارزشی نیست و به‌یقین به‌همین جهت بوده است که سعیدی، خود نیز در سالهای اخیر، هرگز در فهرست آثارش، از آنها نامی نبرده است. و اما آنچه در آثار منظومش بیش از هر چیز جلب توجه می‌کند آن است که این جوان ولایتیِ بیست و دو سه ساله که تازه گذارش به‌دانشکدهٔ ادبیات تهران افتاده بوده است و در رشتهٔ روانشناسی و فلسفه درس می‌خوانده، نه در رشتهٔ ادبیات فارسی، با دیوانهای شاعران کهن و معاصر زبان فارسی کم و بیش آشنا بوده است؛ چه نشانهٔ الهام از شعر آنان، اقتباس بعضی از مضامین، تضمین مصراع یا بیتی از ایشان، و یا استقبال از شعر آنان حتی در مجموعهٔ نخستین اشعارش، کاملاً مشهود است. او در سنین ۲۳ تا ۳۲ سالگی (سال نشر خاکستر) با وجود گرمی بازار طرفدارانِ نیما، اشعارش را به‌زبانی ساده و قابل فهم و در وزن عروضی سروده است. مضمون تعداد قابل توجهی از اشعار او در سوز و ساز، آخرین شراره‌ها، و خاکستر، «عشق» است. عشقی نافرجام که روزگار شاعر جوان را تیره و تار کرده و وی را از زندگی مأیوس و به زندگی و جهان و آنچه در آن است، و از جمله نسبت به‌همهٔ زنان، بدبین ساخته است. او در هر جا به‌سر می‌بَرَد، در حین تحصیل در دانشکدهٔ ادبیات تهران، و بعد در سیرجان، بم، کرمان و باز در تهران، به‌هر سو می‌نگرد روی معشوقهٔ بیوفای همکلاسی خود را می‌بیند که به او پشت کرده است. وی در دو مجموعهٔ اول اشعارش ـــ به‌مانند دکتر حمیدی شیرازی ـــ به معشوقهٔ خود سخت می‌تازد، ولی پس از ده سال گویی کم‌کم واقعیت را می‌پذیرد و با زبانی نرمتر از او یاد می‌کند و سرانجام تنها با خیال معشوقه دل خوش می‌کند. چقدر زیباست شعر بلندی که با عنوان «خیال او» در این باب سروده است. بدیهی‌ست وی به‌جز عشق و شکوه و شکایت، در مضامین دیگری نیز طبع‌آزمایی کرده است. درخاکستر، اشعار خوب و ماندنی او کم نیست.

طبع اول منظومهٔ افسانه‌ها در سال ۱۳۴۰ در تهران منتشر گردید، سعیدی آن را بار

گردیده است. توضیح آن که در فهرست فوق به‌تعداد چاپهای مختلف هیچ یک از کتابها اشاره‌ای نکرده‌ام.

سعیدی در فهرست آثار خود از شیخ‌صنعان نامی نبرده است، ولی سه بخش اول شیخ صنعان با نام سعیدی سیرجانی در شماره‌های ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ (ماههای آبان و آذر و دی ۱۳۵۸) مجلهٔ نگین، چاپ شد و بعد همین سه بخش چند بار در اروپا و امریکا تجدید طبع گردید. از آقای عباس میلانی سپاسگزارم که به‌خواهش بنده به‌کتابخانهٔ دانشگاه کالیفرنیا، برکلی مراجعه فرمودند و اطلاعات مربوط به‌مجلهٔ نگین را در اختیارم قرار دادند.

دیگر در سال ۱۳۷۱ ــ به‌روایتی با افزودن ۱۶ بیت ــ و با عنوان افسانه‌ها، شیخ ریا و یک شب و دو منظره در امریکا منتشر ساخت. سعیدی در این منظومهٔ کوتاه به‌جنگ ریا و ریاکاران رفته است و با شعری دلنشین و در قالب حکایتی شیرین داد سخن داده است. این که برخی می‌گویند سعیدی فقط از انقلاب اسلامی به بعد در این زمینه مقاله‌هایی نوشته و شعرهایی سروده، نادرست است. چه افسانه‌ها مربوط به‌سال ۱۳٤۰ است، او شعر «خداناشناس» را هم پیش از افسانه‌ها، در سال ۱۳۳۶، در سیرجان سروده بوده است. (ناگفته نماند که چاپ سوم افسانه‌ها در رژیم پیشین ممنوع گردید). خوانندهٔ آشنا با ادب فارسی پس از مطالعهٔ افسانه‌ها یا طبع جدید آن درمی‌یابد که چگونه کلام در دست سعیدی چون موم است، و او چگونه توانسته است به زبانی بسیار ساده، ولی استوار و فصیح، و با برخورداری از میراث اصیل کهن فارسی به‌افسانه‌سرایی بپردازد. به‌نظر بنده افسانه‌ها را از نظر مضمون می‌توان در ردیف آثار دورهٔ سوم حیات او قرار داد.

در این‌جا بی‌مناسبت نیست که از عقیدهٔ سعیدی دربارهٔ شعر و شاعری نیز آگاه شویم. او می‌نویسد:

شاعر حرفه‌ای نیستم، هرگز به شاعری تظاهر و تفاخر نکرده‌ام، از «شاعر بازیهای» اغلب «شعرای حرفه‌ای» نفرت دارم که مثلاً غزلی را مطرح می‌کنند و بدان وزن و قافیت «شعر می‌گویند»، و آن‌گاه می‌افزاید:

> به‌نظر من شعر چون گریهٔ مصیبت‌زدگان و نالهٔ بیماران است، بیمار نمی‌خواهد ناله کند ولی فشار درد مجبور به نالیدنش می‌کند، ناگزیر بدین امید که «ناله» موجب تخفیف و احیاناً فراموشی دردش خواهد شد، می‌نالد. او دیگر در بند این نیست که ناله‌اش را دیگران می‌شنوند یا نه. تا چه رسد به این که از طرز نالیدن دیگران تقلید کند... باری به‌نظر من، شعر ناله و فریاد روح است و دیوانه‌ای باید که بدون علت و به‌تقلید دیگران بنالد یا فریاد کند (خاکستر، ص۱۳۲-۱۳۳).

او در مقدمهٔ زیر خاکستر (چاپ اول، ۱۳٤۵) که گزیده‌ای از شعرهای سه مجموعهٔ نخستین اوست می‌نویسد که سرایندهٔ این اشعار بیش از پنج سال است که شعری نسروده، و آن‌گاه می‌افزاید که

> من هم چون شما از حال و کار گویندهٔ این اشعار بیخبرم. واپسین خبری که از او داریم مربوط است به نخستین روزهای سال ۱۳٤۱ و آن قطعه شعری‌ست به‌نام «پرستش» که در این دفتر هم چاپ شده است. بعد از آن

نه اثری از او دیدیم و نه خبری شنیدیم. شرری بود و در هوا افسرد. اگر نمرده باشد باری خاموش است و ناپدید ... (۵ـ۶).

موضوع قابل توجه دیگر آن است که سعیدی همهٔ سروده‌های خود را در این دوره به‌چاپ نسپرده است، در سه مجموعهٔ نخستین شعر او تنها ۱۵۸ قطعه شعر چاپ شده است، ولی طبع مشکل پسند وی موجب آمده است که از همهٔ آن اشعار، تنها سی قطعه را در زیر خاکستر، به‌عنوان «برگزیده‌ای» از اشعار خود چاپ کند و از سرایندهٔ آن اشعار چنین یاد نماید که «یادش به‌خیرباد هرگز دعوی شاعری نداشت». سعیدی زیر خاکستر را «یادنامهٔ» سرایندهٔ آن اشعار خوانده است.

ناگفته نماند که در دوران تحصیل سعیدی در دانشکدهٔ ادبیات، مؤلف کتاب طوفان خشم،سعیدی را به دزدیدن اشعار خود متهم ساخته که شعرهای او را دست‌وپا شکسته در کتاب «آخرین شرَ و ورها» (= آخرین شراره‌ها) به‌چاپ رسانیده است. سعیدی در پایان کتاب خاکستر در زیر عنوان «توانم آن که نیازارم اندرون کسی...، نقل دو فقره انتقاد» به‌این ادعا با لحنی نرم، و بی‌آن‌که نام مؤلف آن کتاب را بیاورد جواب داده و ادعای او را با ذکر دلیل رد کرده است. منوچهر کاشف که با سعیدی در دانشکدهٔ ادبیات تهران دوست و همدوره بوده است، در پاسخ پرسش بنده، دربارهٔ نام مؤلف کتاب طوفان خشم اظهار داشت، وی مظاهر مصفاست، و دعوای او با سعیدی تنها بر سر طرفداری مصفا از محمد مصدق و طرفداری سعیدی از مظفر بقائی کرمانی بود، نه چیز دیگر. بعد از دو سه سال هم با هم صلح کردند.

در دوره‌های دوم و سوم، و به‌ویژه از دورهٔ دوم، از سعیدی شعری در دست نداریم و به‌ظاهر چنین می‌نماید که او به ترک شاعری گفته بوده است، و یا اگر هم شعری می‌سروده، که احتمالش زیاد است (به‌خصوص که از دورهٔ سوم حیات او چند شعر در دست داریم) آنها را به‌عللی منتشر نساخته است.

سعیدی در دورهٔ دوم، ظاهراً به‌سبب آن که به ترتیب در «مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا» و «بنیاد فرهنگ ایران» به‌خدمت مشغول بوده است، با تکیه بر مطالعات ادبی خود، به‌کارهای تحقیقی در ادب فارسی روی آورده است. به‌نظر بنده شرح و تلخیص دو داستان خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی در این دوره، وی را در ضمن متوجه این موضوع ساخته بوده است که تفاوت بنیادی لیلی و شیرین مربوط به تعلق آنان به‌دو جامعهٔ کاملاً متفاوت است یعنی جامعهٔ عرب و غیر عرب. به‌احتمال قوی تألیف این دو کتاب، او را در دوران سوم زندگیش به تألیف سیمای دو زن سوق داده است که در آن از زنان با حرمت

بسیار سخن گفته و از ستمی که در طول تاریخ جهان بر آنان رفته است و امروز نیز همچنان در برخی از کشورهای اسلامی می‌رود یاد کرده و کتاب خود را به «فرزندان ستم‌ستیز ایران، فرانکها، فریدونها و کاوه‌ها» تقدیم داشته است. وی همچنین در سخنرانی خود در کنگرهٔ نظامیِ بنیاد کیان در واشنگتن دی.سی. بار دیگر این موضوع را با دقت تمام مورد بحث قرار داد و از آنچه بر زنان در ایران امروز می‌گذرد ــ نه به‌صراحت که شیوهٔ او نبود ــ بل به‌اشاره‌های ابلغ من التصریح یاد کرد.

در این دوره سعیدی به‌جز کارهای تحقیقی، مقاله‌هایی نیز در مجله‌های یغما، سخن، راهنمای کتاب، اطلاعات، آیندگان ادبی، و خواندنیها نوشته است. وی در برخی از این مقاله‌ها کارهایی را که به‌سود ایران و فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی تشخیص نمی‌داده، به‌تندی مورد انتقاد قرار داده و به‌خصوص بیعلاقگی و بی‌تفاوتی دستگاههای فرهنگی مملکت را دربارهٔ حفظ و توسعهٔ زبان فارسی در کشورهای شبه‌قارهٔ هند و افغانستان و... به‌باد حمله گرفته است. طرح همین مطالب، موجب می‌گردید که دستگاه امنیتی برای مجله‌های ناشر مقاله‌های او دردسرهایی ایجاد کند و مدیران مجله گاهی نیز مجبور می‌شدند که مقالهٔ چاپ شدهٔ سعیدی را از مجله بیرون بیاورند. با آن که سعیدی در برخی از این مقالات به‌تندی سخن گفته و بر مسؤولان غیر مسؤول مملکت سخت تاخته، باید اذعان کرد که تفاوت شیوهٔ نگارش او در دورهٔ دوم با دورهٔ سوم زندگیش از زمین تا آسمان است.

از جملهٔ آثار همین دورهٔ دوم اوست دوازده مقاله‌ای که در فاصلهٔ بهار ۱۳۵۵ تا بهار ۱۳۵۷ نوشته و آنها را در سال ۱۳۶۳ در کتاب در آستین مرقع تجدید طبع کرده است: «باطل در خیال»، «از هر کرانه»، «فرهنگ فارسی»، «واژه‌نامک»، «ستاره‌ای بدرخشید»، «کُپی رایت»، «یادی از استاد»، «نیکوکاری»، «بهانه‌ای خطرناک»، «تو بر اوج فلک»، «نوشدارو»، و «خاک طرب‌انگیز مصر»، و نیز مقالهٔ «سالتامونیت» را که در سال ۱۳۵۶ نوشته و در ۱۳۶۷ در کتاب ای کوته آستینان به‌چاپ رسانیده است.

به‌نظر نگارندهٔ این سطور اگر سعیدی سیرجانی با همین آثاری که از وی برشمردیم در سال ۱۳۵۷ و پیش از انقلاب اسلامی درمی‌گذشت، ضمن این که این موضوع البته برای خانواده و دوستان و همکاران و شاگردانش ضایعه‌ای به‌شمار می‌آمد، بر طبق معمول، خانوادهٔ او، بنیاد فرهنگ ایران، و نیز دوستانش نظیر علی دشتی و خانلری و حبیب یغمایی و...، درگذشت او را با آگهی در جراید اعلام و برای وی مجالس ختمی برگزار می‌کردند، و پس از مدتی هم، مرگ سعیدی به‌مانند دهها و صدها مورد مشابه

فراموش می‌گردید، و در سالهای بعد از مرگش هم تنها اهل تحقیق بودند که به برخی از کتابهای او مانند تاریخ بیداری ایرانیان، ذخیرهٔ خوارزمشاهی، و بدایع الوقایع مراجعه می‌کردند، و در جُنگها و تذکره‌های شاعران معاصر نیز قطعاتی از اشعار او به‌چاپ می‌رسید. همین و همین.

ولی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ــ بر خلاف نظر افرادی که آن را «فتنه» می‌خوانند و به‌نظر بنده انقلابی بود تمام عیار و بنیادی و به‌معنی حقیقی کلمه، که در تاریخ ایران، پس از حملهٔ عرب، نظیری برایش نمی‌توان یافت ــ در سعیدی سیرجانی نیز انقلابی اساسی به‌وجود آورد. سعیدی اصولاً با الهام از تاریخ ایران و ادب فارسی ــ نه از «ایسم»های خارجی ــ با مستبدان و ریاکاران مخالف بود. مخالفتش با رژیم پیشین نیز بیشتر به‌دور محورِ استبداد و نبودن آزادی دور می‌زد. یک بار نیز که علی امینی نخست وزیر پیشین ایران، برای خود «معاون روحانی» برگزید، بر او نیز حمله برد که «معاون روحانی» یعنی چه؟ حاکم عرفی که نباید به ریاکاری دست بزند. بدین جهت سعیدی با نفس انقلاب موافق بود بی‌آن‌که در زیر عَلَم هیچ یک از دسته‌های سیاسی و مذهبی دوران پیش از انقلاب سینه‌ای زده باشد. ولی نمی‌دانم در همان دو سه روز اول تغییر رژیم چه حادثه‌ای روی داد که نظر سعیدی نسبت به انقلاب به‌کلی تغییر کرد. روزی با اشاره به‌آن حادثه گفت: «درست گوش کنید. صدای نعلین به‌گوش می‌رسد، صدایی به‌مراتب وحشتناکتر از صدای چکمه». این، البته تنها نظر او بود، در حالی که همهٔ روشنفکران و درس‌خواندگان وطنمان از راست راست تا چپ چپ، شادان و سرمست، در «بهار آزادیِ» سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ «سرود انقلاب» می‌خواندند. وچنان که می‌دانیم گذشت زمان ثابت کرد که سعیدی در تشخیص خود سخت در اشتباه بوده است.

سعیدی سیرجانی پس از انقلاب اسلامی به طرح آراء و اندیشه‌های سیاسی خود دربارهٔ زیانهای استبداد و حکومت مذهبی پرداخت، آن هم با سبکی خاص و یگانه و کاملاً متفاوت با سبک نوشته‌های قبلی خود.

آثار دورهٔ سوم سعیدی را نیز می‌توان در سه بخش مورد مطالعه قرار داد:

الف ــ چهار کتاب پرآوازهٔ او: شیخ صنعان، سیمای دو زن، ضحاک ماردوش، و بیچاره اسفندیار.

اولین کتابی که سعیدی سیرجانی در آغاز انقلاب اسلامی ــ به‌صورت مسلسل در سه شمارهٔ مجلهٔ نگین ــ چاپ کرد شیخ صنعان است که حکومت اسلامی سخت در برابر

آن موضع گرفت و مجلهٔ نگین دکتر عنایت به‌سبب چاپ سه بخش از چهار بخش آن نه‌تنها توقیف شد، بلکه ــ پس از نشر یک شماره ــ دیگر کسی از آن اثری ندید.

«شیخ صنعان» چنان که می‌دانیم داستان پیری‌ست وارسته با مریدان بسیار که شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آن را به‌نظم کشیده است. شیخ صنعانِ عطار در سنین بالای عمر عاشق دختری ترسا می‌شود و دین و ایمان خود را از دست می‌دهد و....، ولی سعیدی سیرجانی «شیخ صنعانِ» عطار را بهانه قرار داد تا به‌زعم خود از «صنعانِ» زمان خویش سخن به‌میان آورد که چون به‌قدرت («قدرت خانم» در شیخ صنعانِ سعیدی) رسید چگونه به هر کاری دست زد...

گمان من آن است که سعیدی پس از توقیف روزنامه‌های آینده‌گان و آهنگر در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۵۸ در تهران، و سخنرانی بسیار تند آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۷ مرداد همان سال، و تهدید همهٔ مخالفان، به‌نگارش این کتاب پرداخته است. این است بخشی از سخنرانی آیت‌الله:

> ... اگر ما از اول ... به‌طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم، و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به‌محاکمه کشیده بودیم، و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را به‌جزای خودشان رسانده بودیم، و چوبهای دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمتها پیش نمی‌آمد... من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردیم.*

سعیدی در سیمای دو زن، به‌مقایسهٔ لیلی و شیرین متعلق به‌دو فرهنگ کاملاً متفاوت پرداخت، و بی‌آن‌که به‌وضع زنان ایران در روزگار خود اشارهٔ مستقیمی بکند، لیلی را آینهٔ تمام‌نمای زن ایرانی در دوران حکومت اسلامی معرفی کرد. در ضحاک ماردوش به‌مصاف تازیِ خودکامه‌ای رفت که بر تخت شاهی ایران جلوس کرد و ادامهٔ حیاتش در گرو کشتار هر روزهٔ جوانان ایرانی بود. و در بیچاره اسفندیار به‌جنگ پادشاه مستبدی رفت که قدرت شهریاری و موبدی را یکجا در اختیار داشت و برای حتی یک روز بیشتر بر اریکهٔ قدرت ماندن، فرزند برومندش را آگاهانه روانهٔ قتلگاه ساخت تا چه رسد به‌دیگران.

* روزنامهٔ کیهان، تهران، مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸. رک.: محمود گودرزی، «مطبوعات و جمهوری اسلامی ایران»، علم و جامعه، شمارهٔ ۱۲۸، سال ۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۵۹ـ۶۵.

ب ـــ سعیدی در در مقدمهٔ دو کتاب وقایع اتفاقیه و یادداشتها ی صدرالدین عینی از جمله در باب زیان حکومتهای استبدادی و فرمانروایان خودکامه و قدرت خطرناک ملایان آسیای میانه، آنچه دل تنگش می‌خواست نوشت و افزود که به‌سبب وجود همان حاکمان مستبد بخارا ... و همدستی ملایان با آنان بود که مردم بدبخت و مستأصل از همه‌جا مأیوسِ آسیای مرکزی خود را به دامن کمونیستها انداختند، و افزود که این وضعی‌ست که در شرایط مشابه در هر کشور دیگری وقوعش امکان‌پذیر می‌نماید.

ج ـــ ۲۹ مقاله‌ای که در کتابهایش چاپ کرده است بدین شرح: ٦ مقاله در درآستین مرقع: «مشتی غلوم»، «هاروت و ماروت»، «پیرِ ما»، «کرمان دل عالم است»، «معجزه»، و «نیمیم ز ترکستان» (در ۱۳۵ صفحه)؛ ٦ مقاله در ای کوته آستینان: «با طوطیان هند»، «بهار کشمیر»، «خودم کردم که»، «مروّت و مدارا»، «ز تندباد حوادث»، «ای کوته آستینان» (در ۲٦۳ صفحه)؛ و ۱۵ مقاله درته‌بساط: «این حکایت»، «آسید ابول»، «اقدم نسخ»، «جوانمرد دشتستانی»، «که به تلبیس و»، «عرصهٔ سیمرغ»، «تو را که خانه»، «روستایی شد»، «قاری مفلس»، «چنان قحط سالی»، «این کجا و آن کجا»، «هر دو شیرازی»، «مدرسهٔ الهی»، «من و این کارها»، «احمدو»، همراه چهار پیوست (در ۲٤۵ صفحه)؛ و دو مقاله درقافله‌سالار سخن، خانلری: «نظامی شکن» و «یادی از بنیاد فرهنگ ایران» (در ۳۵ صفحه). چون به‌دیگر مقاله‌هایی که وی در دوران انقلاب اسلامی در مجله‌ها و روزنامه‌های ایران چاپ کرده است، دسترس ندارم، جای آنها در این قسمت خالی‌ست.

ضمناً به این موضوع مهم نیز باید لااقل اشاره‌ای بکنم که «مقدمهٔ» کتابهای او در دوران سوم، تنها «مقدمه» نیست، چه هر یک از آنها را باید در حد یک مقالهٔ تحقیقی طولانی مستقل به‌شمار آورد.

سعیدی در دورهٔ سوم زندگی خود به‌سبکی کاملاً یگانه و خاص خود قلم زده است که به‌نام او در ادب فارسی ثبت می‌گردد و به‌همین سبب نیز نامش را در تاریخ ادب فارسی دوران معاصر جاودانه می‌سازد. موضوعی که نباید ناگفته گذاشت شجاعت کم‌مانند و یا بیمانند اوست. چه سعیدی در تهران زندگی می‌کرد و هر آن در معرض خطر بود، ولی با بی‌پروایی بسیار می‌نوشت و در مصاحبه‌های خود با رادیوهای خارجی دادِ سخن می‌داد، و از همه‌کس و همه‌چیز سخن می‌گفت و انتقاد می‌کرد، بی‌آن که از چیزی یا کسی با صراحت نام ببرد. وی با ظرافت تمام «سرّ دلبران را در حدیث دیگران» می‌گفت. و همین بی‌پروایی و شجاعت اخلاقی سرانجام سرِ او را بر باد داد. چند سال

پیش یکی از دوستانش در امریکا به‌وی گفت: «سعیدی، آخر زبان تو را از پشت گردنت بیرون می‌کشند.» سعیدی این عبارت را شنید و لبخندی زد و گذشت. البته نه‌چنان بود که مرد از سرنوشت خود بیخبر و غافل باشد. خیر، او آگاهانه در راهی گام نهاده بود که پایانش برای خود وی و دیگران معلوم بود. به‌علاوه چنان که می‌دانیم وی از آنچه بر سرش خواهد آمد، در برخی از نوشته‌های دورهٔ سوم زندگیش سخن گفته است. سعیدی در سالهای آخر زندگی، آن‌چنان مأیوس شده بود که حتی مرگ را استقبال می‌کرد. او می‌توانست در این سالها با «خودکشی» رشتهٔ حیات خود را قطع کند، ولی این کار را نکرد، چه می‌خواست با مرگش جهانیان را متوجه کیفیت آزادی قلم در گوشه‌ای از جهان امروز بکند. در آخرین سفرش به امریکا روزی به او گفتم: آقای سعیدی نمی‌شود کمتر سیگار بکشی؟ گفت: فکر می‌کنی اگر سیگار نکشم چند سال بیشتر عمر می‌کنم؟ گفتم: مقصودم طول عمر نیست، بلکه سلامت است. پاسخ داد: از زنده‌ماندن سیر شده‌ام. عاشق دو کارم: رفتن به‌سر کلاس و درس دادن، و نوشتن. چند سال است که ممنوع‌التدریسم. نوشته‌هایم را نیز چاپ می‌کنم، ولی همه در انبارهای ناشران می‌ماند و می‌پوسد، چون ممنوع‌القلم هم هستم. من مانده‌ام و شرمساری از ناشران آثارم.* این چه زندگیی‌ست! تنها نتیجهٔ وجود من آن است که زن و فرزندان بیچاره‌ام چندین سال است که روزی صد بار برای وجود عاطل و باطل من می‌میرند و زنده می‌شود که مبادا «بلایی» بر سرم بیاورند. مرگ یک بار، شیون یک بار. به او گفتم: این، درست. ولی نباید از یاد ببریم که صادق هدایت قریب ۵۰ سال پیش نوشت آدمیزاد علم شکنجه را به سر حد کمال رسانیده است. فکر نمی‌کنی در مدت نیم قرن اخیر، همچنان که در هر یک از رشته‌های علوم پیشرفتهای شگرفی به‌وقوع پیوسته است، در علم شکنجه نیز پیشرفتهایی حیرت‌انگیز رخ داده باشد. به این جهت معلوم نیست «مرگ» در لحظه‌ای به‌سراغ آدمیزاد بیاید و به‌راحتی کلک او را بکند. جواب داد: مطمئن باش، نه مرا توقیف می‌کنند، نه بازجویی، نه بازپرسی، نه مرا به تلویزیون می‌آورند، و نه کارم به«توبه‌نامه» نوشتن می‌کشد. شما روزی خبر خواهید شد که در فلان خیابان، موتورسیکلت‌سواری، یا اتومبیلی با سعیدی سیرجانی تصادف کرد و تا او را به بیمارستان رسانیدند به‌سبب شدت جراحات مُرد. خیالت از این جهت آسوده باشد. شگفتا که مرد با همه تیزهوشی چقدر در اشتباه بود!

پیش از این گفتم که اگر سعیدی در سالهای آخر رژیم پیشین جان به‌جان‌آفرین

* توضیح آن که در چند سال آخر حیاتش بهیچ یک از ۱۷ جلد آثار وی اجازهٔ نشر داده نشد.

تسلیم کرده بود، مرگش چه پی‌آمدهایی داشت. ولی اعلام مرگ ناگهانی او در زندان* در روز ششم آذرماه سال ۱۳۷۳ از سوی جمهوری اسلامی ایران بدین شرح:

> سعیدی سیرجانی دچار حملهٔ قلبی شد. خبرگزاری جمهوری اسلامی به‌نقل از یک منبع بیمارستانی در تهران گزارش داد علی اکبر سعیدی سیرجانی نویسندهٔ کهنسال ایران بعدازظهر دیروز دچار یک عارضهٔ قلبی حاد شد و تحت نظر پزشکان قرار گرفت. این منبع بیمارستانی گفت: سیرجانی بلافاصله تحت نظر یک تیم از پزشکان متخصص قرار گرفت و مراقبتهای ویژه‌ای از وی آغاز شد... سیرجانی اسفندماه سال گذشته به‌جرم اعتیاد بازداشت شد و پس از طی مراحل قضائی در خانه‌ای در شمال تهران سکونت گزید. وی هم‌اکنون سرگرم نگارش کتاب تازه‌ای دربارهٔ نقش ایمان جوانان در دفاع از کشور در طول سالهای جنگ می‌باشد.**

بازتابهای کاملاً متفاوتی یا عکس‌العملهای خیالی دربارهٔ مرگ او در دوران پیش داشت. زیرا به‌راستی سعیدی سال ۱۳۷۳ هم دقیقاً با سعیدی سال ۱۳۵۷ از زمین تا آسمان تفاوت پیدا کرده بود. دولت، مرگ او را اعلام کرد. در روزنامه‌های تهران از برگزاری مجلس ختم از سوی خانوادهٔ وی و دوستان و همکاران سابقش اثری دیده نشد، حتی در مجلهٔ کلک چاپ تهران هم که در هر شماره‌اش چند صفحه‌ای به درگذشت نویسندگان و شاعران و هنرمندان اختصاص دارد و آگهیهای مربوط به‌ختم این گروه ــ که البته کار بسیار پسندیده‌ای‌ست ــ مطلقاً از مرگ سعیدی سخنی به میان نیامد. اما در خارج از ایران، تا آن‌جا که بنده می‌داند در پانزده شانزده دانشگاه و مؤسسهٔ علمی در ایالات متحدهٔ امریکا و کانادا و چند کشور اروپایی، از سوی ایرانیان مجالسی برای بزرگداشت او تشکیل گردید. در مطبوعات فارسی و حتی مطبوعات درجه اول خارجی مرگ او

* سعیدی سیرجانی در روز ۲۳ اسفند ۱۳۷۲ به‌اتهام داشتن مواد مخدر و مشروب الکلی و ویدیوی مستهجن در تهران توقیف گردید. چند روز بعد مدیر کل امنیت داخلی وزارت اطلاعات در مصاحبه‌ای در تهران، بی‌ذکر اتهامات قبلی، سعیدی سیرجانی را به پنج اتهام سیاسی و اخلاقی متهم ساخت: دریافت مبلغ هنگفتی از عوامل ضد انقلاب در اروپا و امریکا، عضویت در یک شبکهٔ قاچاق مواد مخدر، لواط، تهیهٔ مشروبات الکلی در خانهٔ خود و فروش و مصرف آن، همکاری با افسرانی که در دورهٔ شاه عضو ساواک بودند. مدیرکل امنیت داخلی در این مصاحبه تصریح کرد که سعیدی سیرجانی به‌همهٔ این کارها اعتراف کرده است. چند روز بعد نیز دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی او را به شرکت در کودتای ناموفق نوژه در چندین سال پیش متهم ساخت. ذکر این مطلب لازم است که سعیدی سیرجانی را هرگز محاکمه نکردند.

** به نقل از روزنامهٔ جمهوری اسلامی، مورخ ٦ آذرماه ۱۳۷۳.

منعکس گردید و مقاله‌هایی نوشته شد. برخی از کتابهای او را در امریکا و اروپا تجدید طبع کردند. این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که پس از اعلام زندانی شدن سعیدی، سازمانهای بین‌المللی در سراسر جهان برای نجات او به‌پاخاستند، به‌آن صورتی که نه در دورهٔ شاه و نه در رژیم فعلی هرگز چنین کوششی برای نجات جان یک نویسندهٔ ایرانی مسبوق به‌سابقه نبوده است.

خاطرهٔ مردی را گرامی می‌داریم که ایران را صمیمانه دوست می‌داشت و به‌زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران ارج می‌نهاد و به‌آنچه در سال ۱۳۳۹ در شهر بم سروده بود، تا پایان عمر وفادار ماند:

بیکباره جان در ستم سوختن   مرا بهتر از با ستم ساختن

جلال متینی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی